

عده زیادی به جمع آوری و تدوین کتب روایات و اخبار و احادیث شیعی
بپردازند و مردم نیز در مواقع احتیاج به ایشان مراجعه کرده و پاسخ مشکل
خود را از بین احادیث جمع آوری شده بیابند.

کوشش برای استخراج پاسخ مناسب از بین احادیث موجود در
اسلام «اجتهاد» نام دارد و کسی که قدرت آن را بیابد تا بر اساس اصول
معینی به کار استخراج پاسخ و راه حل دست زند «اصولی» و «مجتهد»
خوانده میشود. پس کسانی که جهان بینی و عمل خود را بر اساس به
اصطلاح «علوم ائمه (ع)» استوار میکردند یا به جمع آوری حدیث
مشغول بودند، یا به تدوین اصول استخراج احکام، و یا به خود عمل استخراج.
اما در هر حال از آنجا که از یکسو قدرت سیاسی در دست آنان نبود
و نیز آنان با قدرت سیاسی پیوند نداشتند و همچنین چون با وجود قابل
بودن به حضور امام نمیشد کسی را برای رهبری جامعه برگزید، حوزه
عمل این محدثین، فقها، اصولیون و مجتهدین بسیار تنگ و کم دامنه بود.
با اینهمه میتوان گفت که اگر در عالم تسنن به لحاظ اولویت امور سیاسی
فراگرد تجزیه کاریزهای پیامبر اسلام با ظهور منصب رهبری سیاسی
آغاز شد، در عالم تشیع این فراگرد کم و بیش با ظهور منصب رهبری
روحانی آغاز گردید. اما این رهبری از آنجا که دارای هیچ ارتباط صریحی
با کاریزهای امام نبود و بر «علم» صاحب منصب مورد نظر تکیه داشت
امری بود کاملاً غیر کاریزماتیک.

باحمله مغول، در آمیختگی مذاهب باهم، تساهلی که مغولان در
مورد شیعه اثنی عشری اعمال میکردند، و نیز خطرناک بودن تظاهر به سنی
یا اسماعیلی بودن، همه و همه موجب گردید که گسریشی در صوفیه و

رسمی شدن مذهب

همانگونه که گفته شد غیبت امام (ع) موجب تعلیق کاریزها شد
و این تعلیق خود موجب شد که کاریزهای امام بلافاصله در معرض فراگرد
تجزیه قرار نگیرد. به عبارت دیگر با غیبت امام از او «منصبی» باقی ماند
که هیچ آدم عادی را یارای اشغال آن نبود. این مسئله باعث شد که، بر
خلاف عالم تسنن، در تشیع اثنی عشری از درون منصب مزبور منصبهای
سه گانه رهبری سیاسی، روحانی و باطنی بلافاصله بیرون نیاید. اما
اگر چه شیعیان اثنی عشری اقلیتی محروم از قدرت سیاسی بودند،
لکن در امور روزمره خویش ناگزیر بودند تا به کس یا کسانی
مراجعه کرده و کسب تکلیف نمایند. در این مورد البته سفارشهایی هم
از امام غایب، بوسیله نواب اربعه، در دست بود؛ از جمله اینکه شیعیان
در عهد غیبت باید برای مسایل مبتلا به خود به روایت کنندگان احادیث
ائمه (ع) مراجعه می کردند. این امر موجب گردید که در بین شیعیان

باطنیة اسماعیلی نسبت به اثنی عشری شدن بوجود آید و بدینسان در این عهد نوعی تصوف شیعی با گرفت و سلسله‌های صوفیان و باطنیه شیعی پیدا شدند. با توجه به باطنی بودن اساس کار این سلسله‌ها و آمدنشان بداخل شیعه اثنی عشری، نوعی رهبری باطنی نیز در این تشیع پیدا شد که پیش از آنکه حاصل فراگرد تجزیه کاریزمای امام باشد، ناشی از جانشین شدن يك منبع مشروعیت دیگر بجای آن بود.

بقدرت رسیدن صفویه و رسمی شدن تشیع اثنی عشری در ایران به يك معنی معادل است با پیدایش منصب رهبری سیاسی در تشیع اثنی عشری. اما همانگونه که دیدیم صفویه برای اثبات مشروعیت رهبری خود توانستند از نوعی کاریزمای خاص استفاده کنند که در محتوای ادعاهای شاه اسماعیل صفوی نهفته بود.

در واقع پیدایش مناصب گوناگون رهبری شیعی در عهد صفوی علاوه بر آنکه حاصل فراگرد تجزیه کاریزمای امام محسوب میشود، بیشتر ناشی از تجزیه کاریزمای نخستین پادشاه صفوی می باشد. او بود که از یکسور رهبری سیاسی محسوب میشد و از سوی دیگر رهبری باطنی و مرشد اعظم خانقاه. آنچه در واقع او کم داشت مقام رهبری روحانی و تشریحی بود. این کمبود از طریق دعوت علمای شیعی به ایران رفع شد، و از آنجا که این علماء در ایران چندان ریشه نداشتند، مجبور بودند برای ادامه کار خود بقدرت شاه صفوی تکیه کنند.

بدین ترتیب همچنانکه کاریزمای شاه صفوی ربه تجزیه نهاد و شاهان صفوی رفته رفته مبدل به رهبرانی صرفاً سیاسی شدند، دستگاه‌های درویشی و رهبری باطنی از یکسو و دستگاه روحانیت از سوی دیگر

نضج گرفتند. و این هر سه رهبری، یعنی شاه و قطب و روحانی ریشه مشروعیت خود را هم در کاریزمای امام داشتند و هم در کاریزمای شاه اسماعیل.

حملة افغان‌ها و انقراض سلسله صفویه موجب شد که هر سه دستگاه رهبری از یکی از منابع مشروعیت خود محروم شوند، هرج و مرج از یکسو خلاء سیاسی را بهمراه آورد و از سوی دیگر موجب شد تا دو دستگاه دیگر هر چه بیشتر بر مشروعیت خود بسوسيله اتصال به کاریزمای امام تأکید کنند. جنگ خونینی که بین این دو دستگاه در طی دوران هرج و مرج پیش آمد خود از همین روی بود.

هنگامیکه با بقدرت رسیدن قاجارها هرج و مرج به پایان رسید معلوم شد که از دل آشوب‌ها روحانیت و تصوف شیعی توانسته‌اند پیوندهای خود را با کاریزمای امام هر چه بیشتر محکم کنند، حال آنکه رهبری سیاسی بسکلی فاقد این اتصال و در نتیجه مشروعیت است. رهبری سیاسی کوشید تا با نزدیک شدن به رهبری باطنی، و بخصوص بعدها با شیخیه، ضعف‌های خود را بپوشاند. لکن روحانیت جان گرفته از هرج و مرج، با تکیه بر مشروعیت خویش از یکسو و بی پشتوانه بودن حکومت از سوی دیگر، از آن پس توانست در مقابل رهبری سیاسی موضع بگیرد و در اکثر مواقع بر علیه آن اقدام کند.

به يك تعبیر اگرچه انقلاب مشروطه با کمک روحانیت به پیروزی رسید، لکن نتیجه آن، همچنانکه دیدیم، فراهم آوردن منبع جدیدی برای مشروعیت سلطنت قاجار بود، سلطنتی که تا آن زمان نتوانسته بود مشروعیت معینی برای خود فراهم آورد در نتیجه محکوم بود تا با زور و دیکتاتوری حکم براند.

بهر حال روحانیت که از یکسو از طریق دامن زدن به قدرت «اجتهاد»، و در نتیجه و داشتن مردم به «تقلید»، و از سوی دیگر با تکیه به طبقه متوسط شهری، بقدرتی اجتماعی تبدیل شده بود خود بخود توانست برای مدت زمانی در حوزه رهبری سیاسی هم قدم علم کند، با اعلام جهاد بر علیه روسها حکومت را به جنگ وادارد، امتیاز تنها کوراملفی سازد و انقلاب مشروطیت را به پیروزی رساند. باری، رابطه اجتهاد و تقلید و مشروعیت روحانیت از یکسو، و مشروعیت نداشتن حکومت از سوی دیگر، بقولی روحانیون را تبدیل به «رهبران طبیعی» جامعه کرد^۱

آنچه در اینجا و از لحاظ مطالعه ما حائز اهمیت است طبیعت دو گانه مشروعیت روحانیت تشیع است. مجتهدین از یکسو «نایب عام» امام محسوب میشوند و بنام او عمل می کنند و از سوی دیگر مبنای رهبریشان همچنان پیش از آنکه در اتصالی کاریزماتیک نهفته باشد به «اعلمیت» و دانش آنها مربوط است. به عبارت دیگر از دیده پیروان خویش آنان مردانی صاحب کاریزما هستند، توده مردم به آنان بچشم آدم عادی نمی نگرند، دستشان را می بوسند و از ایشان التماس دعا - و حتی شفاعت - دارند. اما خود آنان بر این ادعایستند که مردمی غیر عاریند، یا با اتصالی و لائی به امام (ع) پیوند دارند. از لحاظ نظری آنان صرفاً مردمی «عالم» هستند و توفقی اگر بردیگران دارند به لحاظ همین علم است.

البته در همه کتب شرح حال رجال و تذکره های علماء به موارد

۱- حمید الگار - «نقش روحانیت پیشرو در جنبش انقلاب مشروطه» - ترجمه

دکتر ابوالقاسم سری - ۱۳۵۶ .

متعددی برمی خوریم که عالمی اهل «حال» میشود، امام را در خواب می بیند، یا احیاناً - مثل مورد آیت الله بحر العلوم - در بیداری به محضر او مشرف می گردد. اما اینها همه جنبه های سمبلی کار است و از لحاظ نظری منصب «اجتهاد» فاقد هر گونه اتصال کاریزماتیک با مبدا روحانی است.

این نکته را بخصوص در بحث های پیرامون آینده منصب مرجعیت تقلید درمی یابیم. منصب مرجعیت تقلید مولود طبیعی رابطه اجتهاد و تقلید از یکسو و ضرورت تقلید از مجتهد اعلم از سوی دیگر بوده است، و اگر چه هیچگونه معیار و ضابطه تشریفاتی برای تعیین رئیس مذهب و مرجع کل تقلید وجود نداشته، لکن عملاً کسانی توانسته اند در دو قرن اخیر به این منصب دست یابند. با مرگ مرجع بزرگ پیشین حضرت آیت الله بروجردی - بحث های مختلفی در مورد آینده این منصب در گرفت. آنچه در همه این بحثها از لحاظ این مطالعه جالب توجه است آنست که هیچ کس به ضرورت وجود یک رابطه کاریزماتیک بین مرجع و امام عصر (ع) اشاره ای نکرده است، حتی عده ای این نظر را طرح کرده اند که رهبری روحانیت تشیع اثنی عشری باید به یک شورای منتخب واگذار شود. این خود قبل از هر چیز نشانه فقدان کاریزما در ذات این منصب است.

البته طبیعی ست که، با وجود اعتقاد به حضور امام عصر (ع)، هر آنکس که رهبری دین را در تشیع بدست می گیرد خود بخود پیش از یک مجتهد اهل تسنن - حتی اگر مفتی اعظم باشد - دارای جذابیت است، چرا که او امام را در پیش روی خویش دارد حال آنکه روحانی

اهل تسنن جز کتاب و سنت تکیه گاهی بدست نیاورده است .

آنچه میتواند روحانیت شیعه را بیش از این ها جذاب کند، کثرت مواردی است که سادات در مقام مجتهد و مرجع ظاهر میگردند . همانگونه که دیدیم اعتقاد به توارث خونی کاریزمای پیامبر اسلام موجب گردیده است که سادات در بین شیعیان از احترام خاصی برخوردار باشند ، حال اگر این سادات به کسوت روحانیون در آیند و به مقام اجتهاد و سپس مرجعیت تقلید برسند خود بخود رنگی از کاریزما را در قدرت جاذبه خویش خواهند داشت .

در عین حال کوشش هایی هم بعمل آمده است تا علاوه بر «اعلمیت» صفات دیگری را نیز برای مرجعیت شرط بشمارند، که از آن جمله اند تقوی ، زهد، و این او اخر - شجاعت، قیام به امر به معروف و نهی از منکر . این صفات می توانند بر حقانیت مشروعیت منصب مرجعیت بیافزایند و بخصوص در این دو صفت آخر کاملاً بوئی از نیاساز به داشتن صفات کاریزماتیک استشمام میشود .

بهر حال آنچه از لحاظ مطالعه رابطه دستگاه روحانیت و دستگاه رهبری سیاسی در ایران اهمیت دارد آن است که تشیع اثنی عشری ، که حدود پانصد سال پیش مذهب اقلیتی پراکنده در سرزمین های اسلامی بود، اکنون مذهب اکثریت ایرانیان است و در واقع وجه مشخصه ای محسوب میشود که ایران را از جهان اسلام متمایز میسازد . حتی استظهار صفویه به این مذهب را ریشه توفیق آنان در مستقل کردن ایران بعنوان يك کلیت سیاسی دانسته اند و بعبارت دیگر مورخین تشیع اثنی عشری را شرط اولیه و لازم این استقلال می دانند .

پیشینه سیاسی و گرایش طبیعی این مذهب به اثر گذاشتن بر جریانات سیاسی موجب آن گردیده است که در همه زیر و بم های ایران اسلامی مستقل نقش خاصی بعهده عناصر مذهبی گذارده شود . لذا در هر بحثی درباره تحولات اجتماعی - سیاسی ایران ، روحانیت این مذهب نیز بعنوان یکی از عوامل ضروری و مربوط تلقی گردیده است . نقش این روحانیت در جریانات سیاسی چیزی بیش از تأثیر عمومی مذاهب ، بعنوان يك پدیده فرهنگی و در نتیجه روبنائی ، در تحولات اجتماعی است ؛ زیرا هر کجا که تاریخ ایران اسلامی مستقل مطرح میشود، بلافاصله این روحانیت در مرکز توجه قرار می گیرد و نه تنها حضور آن را باید از لحاظ ارائه نظریه های سیاسی ، بلکه از لحاظ فعالیت ها و درگیری های سیاسی نیز مورد توجه قرار داد . هیچ يك از مطالعات ایرانشناسی فاقد اشارات مفصلی به موضع فعال سیاسی این روحانیت و تأثیر آن بر تاریخ ایران نیست .

اما آنچه در اغلب اینگونه مطالعات مورد توجه قرار نمی گیرد نقش حیاتی استقلال ایران است در زنده ماندن و رشد تشیع اثنی عشری . حال آنکه درست همین حقیقت است که نقش سیاسی روحانیت را همواره تا حدودی محدود و فعالیت های آن را به مسیر و جهت معینی هدایت کرده است . چرا که تا زمان ما این مذهب بدون وجود ایران مستقل همواره مورد تهدید مذهب تسنن که مذهب بقیه عالم اسلام بشمار میرود بوده است .

برای روحانیت اثنی عشری این تهدید اکنون بیش از آنکه از ی عالم تسنن باشد از جانب کمونیزم بین المللی احساس میشود و

همین مسئله اکنون نیز حیات تشیع اثنی عشری را به حیات ایران مستقل، در وضع امروز خود، پیوند می زند. بدینسان گرایش طبیعی این مذهب بسوی رهبری اجتماعی از یکسو و آسیب پذیری آن در مقابل نیروهای مختلف از سوی دیگر کار آن را به یک موقعیت دو گانه کشانده است، موقعیتی که در واقع عبارتست از نوسان بین داشتن موضعی تهاجمی و عقب نشینی محافظه کارانه در مقابل دستگاه های رهبری سیاسی. در واقع با فراموش کردن این موقعیات متضاد و توجه به ظهور گهگاه این مذهب در صحنه سیاست است که آن مطالعات کمتر متوجه دلایل اعمال ظاهراً ناهماهنگ سیاسی این مذهب شده اند.

اما بطور آشکار توجه به سرچشمه های اجتماعی - سیاسی مذهب اثنی عشری از یکسو و رابطه حیاتی آن با استقلال ایرانی که اثنی عشریه را مذهب رسمی بداند از سوی دیگر می تواند راهگشای درک شکل و جهت موضع گیری های سیاسی روحانیت در ایران باشد.